

آغاز و پایان سقوط مدیران توطئه گر...

نوشته محسن قائم بصیری

توطئه نماد دیگر مقوله زورگونی است؛ با این تفاوت که زورگونی توطئه عریان است و توطئه، زورگونی در حجاب. نگاه کنید به فضای زندگی مسکدین، دیکتاتورها و برخی از مدیران زورگو که چگونه در کنارشان نطفه‌های توطئه شکل می‌گیرد و سرانجام به غولی بی‌شاخ و دم تبدیل می‌شود.

اگر یک روی سکه فردیت فعال و خلاق آدمی صداقت باشد، روی دیگرش توطئه است. چرا که هر دو مقوله توطئه و صداقت مبین جهت حرکت فردیت خلاق بسوی جامعه‌اند، با این تفاوت که در صداقت، این حرکت منجر به ظهور آزادی معطوف به آگاهی و معرفت و در توطئه، این حرکت منجر به بروز ضرورت‌های حاصل از نادانی و تحکم می‌شود. در صداقت این جهت به سوی روشنائی است و در توطئه این جهت بسوی تاریکی می‌باشد. در صداقت یافته‌ها دائماً در جریان بروز عقل فعال نو و نوتر می‌شوند و در توطئه عقل فعال می‌میرد و آنچه باقی می‌ماند عقلی ثابت و دگم است... در صداقت افق تخیل فعال و معرفت گشاده می‌شوند و از این روی نگاه اجتماع بسوی آینده و نوآوری متمایل می‌شود. اما در توطئه جهت آزادی تخیل کور شده و آینده دیده نمی‌شود بطوریکه تنها نگاه به گذشته باقی می‌ماند. صداقت رو بسوی توحید دارد و از این رو امری خدائی است اما توطئه رو بسوی منیت دارد و لذا امری شیطانی است. آسمان سیستم مدیر صادق صاف روشن است و آسمان سیستم مدیر توطئه‌گر سیاه و تاریک است طوفانهای سیستم مدیر صادق به آرامشی دلپذیر می‌انجامد اما طوفان‌های سیستم مدیر توطئه‌گر پایانی در دناک و نو می‌دکندند دارد.

هستگامیکه به دلیل فقدان شرایط لازم برای دریافت منطق‌های مناسب در جهت اداره محیط خود اسیر زورگونی شدید، ناچارید تمامی تحلیل‌های خود را در مدار قدرت قرار دهید (غرض قدرت فیزیکی است). در این شرایط آدمیان فعال در محیط بدو گروه تقسیم می‌شوند. آنانی که در مقابل قدرت شما تسلیم می‌شوند و باصطلاح بدون گفتن چرا، در ظاهر آنچه را امر می‌کنید انجام می‌دهند، و آنانی که تسلیم‌پذیر نیستند و در نظر شما عناصری مخرب محسوب می‌شوند. در چنین دیدگاه رادیکالی هیچ نسبتی وجود

ندارد: یا دوست یا دشمن. یا بودن یا نبودن. پی بردن به اینکه چنین دیدگاهی کاملاً سیاسی-تحکمی است چندان مشکل نیست. نگاه کنید به فضاهایی از ارتباطات که در آنها آگاهی لازم برای تدبیر و نظم وجود ندارد، در این شرایط تحکم خود را به عنوان یک ضرورت نشان می‌دهد. برای مثال در ارتباط با فرزندان همواره با این بیان رادیکالی سر و کار دارید: دست‌نزن، دست‌بزن و یا نرو، برو و یا بشین، پاشو و از این قبیل. اما هر مقدار که منطق‌های لازم برای کاربرد در زندگی را به فرزندان یاد دهید از تحکم و مدار رادیکالی ارتباطی آن خلاص می‌شوید.

برای مدیر توطئه‌گر خارج شدن عوامل توسعه از جایگاه طبیعی‌شان امری طبیعی به نظر می‌رسد. به عبارت دیگر این عوامل پیش از آنکه جایگاه خود را از طریق منطق‌های صحیح و ویژه خود پیدا کنند، به

خواست و تمایل شخصی مدیر مزبور پیوند می‌خورند. از اعتقاد و باورهای افراد تا سنتها و قراردادهای تنظیم‌کننده ارتباطات افراد با یکدیگر، از سازمان و چگونگی آرایش نیروهای انسانی تا برنامه‌های تدوین شده، تمامی به تمایل و خواست مدیر توطئه‌گر پیوند می‌خورند. برای مثال مقولاتی چون فرهنگ و توسعه که از اهداف مهم هر سیستم اجتماعی است تبدیل به وسیله‌ای برای احراز قدرت مدیر مزبور می‌شود. به بیانی جامع‌تر می‌توان چنین نظر داد که با تبدیل شدن قدرت تحکمی-سیاسی از وسیله به هدف، سایر مقولات مهم تکامل سیستم اجتماعی از هدف به وسیله تبدیل می‌گردند.

تکامل اجتماعی چیزی جز تبدیل نظم معطوف به تحکم و سیاست به نظم معطوف به اقتناع و آگاهی نیست، از اینرو به عوامل ایجادکننده و توزیع‌کننده آگاهی در محیط خود نیازمند هستیم. این عوامل

جدول شماره ۱

مدیر توسعه یا مدیر انسانی	مدیر توطئه گر یا مدیر غیرانسانی
سیاست	سیاست
- سیاست آنگاه مطرح می‌شود که بتوان ضرورت‌های تحمیل شده‌ای را که ایجاد بی‌نظمی می‌کنند کنترل کرده و فضای لازم را برای توزیع آگاهی و رهائی از ضرورت فوق بوجود آورد.	- سیاست و تحکم هدف نهائی است. بنابراین نوعی فضای ضدآگاهی بوجود می‌آید. خوشبخت آنست که کمره‌خبر سیاید و الاغ بسورد. بزر این اساس سیاست هدف اصلی برای تمرکز بیشتر قدرت مدیر توطئه گر می‌شود.
اقتصاد	اقتصاد
- اقتصاد یک دستگاه تنظیم‌کننده رابطه سرمایه با پژوهش، تولید و توزیع است، بطوریکه بتوان از طریق این وسیله ضرورت‌های نیازمند به تحکم را به رهائی با پشتوانه آگاهی تبدیل کرد. در طبیعت اقتصاد نوعی فعالیت برای کشف ارزشهای منابع ناشناخته وجود دارد از اینرو دائماً بر حجم دانسته‌ها از طریق آن افزوده می‌شود.	- اقتصاد یک وسیله برای تمرکز بیشتر سرمایه و غلبه آسانی آن است که جذاب‌ترین جایگاه اداره آن دولت می‌باشد. بنابراین در تمامی پروسه تمایل به رشد کمی ایجاد می‌شود نه توسعه کیفی، از اینرو مقولات پژوهش و آموزش حذف می‌شوند و تولید تنها از طریق تکرار دانشی ثابت بر کمیت خود افزوده و غول‌آسا می‌شود.
فرهنگ	فرهنگ
- فرهنگ از آن رو که مقوله‌ایست به نظم معطوف به آگاهی در جامعه و سیستم اجتماعی می‌پردازد و هستی انسان را اعتلا می‌بخشد هدف نهائی مدیر است. بنابراین مدیر انسانی سیاست و اقتصاد را در خدمت توسعه فرهنگ می‌گیرد نه برعکس.	- فرهنگ بندهلی آنکه موجب توزیع و تخریب ضرورتها و طبعاً تفرق قدرت تحکم می‌شود مقوله‌ایست که باید مورد کنترل قرار گیرد. بنابراین بیشتر آن بخش از فرهنگ که صیغه‌ای از تکرار یافته است (سنت‌های قدیمی) مورد توجه قرار می‌گیرد و به روندهای خلاق برای ایجاد فرهنگ جامع‌تر با نظری مشکوک نگریده می‌شود.

عبارتند از: پژوهش، تولید و توزیع که از مقولات مهم اقتصادند. از این رو می‌توان چنین نتیجه گرفت که در حالت طبیعی سیاست و تحکم نقطه شروع و ضرورت است. اقتصاد، وسیله و فرهنگ هدف توسعه سیستم اجتماعی است. اما در شرایط ایجاد شده توسط مدیر توطئه‌گر تحکم و سیاست تبدیل به هدف اصلی مدیر می‌شوند و در حالی که اقتصاد وسیله‌ایست برای گسترش قدرت سیاسی، نوعی گریز دائمی از آگاهی و فرهنگ ایجاد می‌شود. در جدول شماره ۱ نقطه نظرات دو مدیر توسعه یا مدیر انسانی و مدیر توطئه یا مدیر غیرانسانی را ملاحظه می‌کنید.

تَلَوْنِ اخلاقی مدیر توطئه‌گر

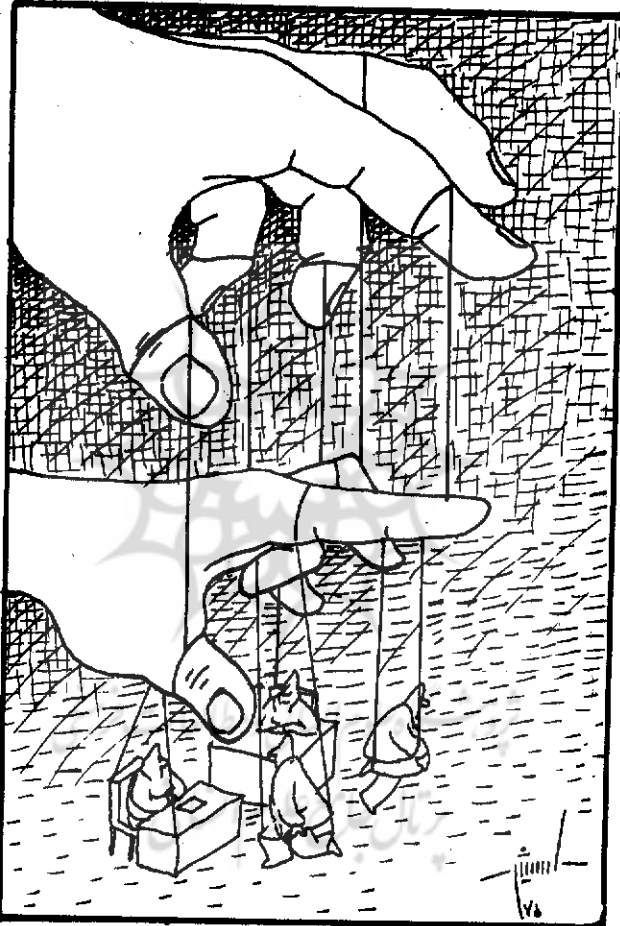
مدیر توطئه‌گر همواره در مقابل ضعیف‌تر از خود رفتاری بیرحمانه دارد و بعکس در مقابل افراد قوی‌تر، خود را به شدت ترحم‌پذیر نشان می‌دهد. به همین دلیل مدیر توطئه‌گر توان ایجاد ارتباط متقابل را ندارد. وی یا به بالا و قوی‌تر از خود و یا به پایین و ضعیف‌تر از خود می‌نگرد و با این روش رفتارهای خود را تنظیم می‌کند. نگاه به بالا ظاهری تسلیم شونده و نگاه به پایین ظاهری تحکمی و تسلیم‌کننده دارد. از این روی مدیر توطئه‌گر خصوصیات مذبذبانه درونی خود را آن هنگام بروز می‌دهد که در فضائی همزمان با این دو گروه روبرو شود. جریانی شدید از تناقضات رفتاری در این حال به نمایش گذارده می‌شوند که گاه جنبه کمندی و گاه شکل درام بخود می‌گیرند.

با تغییر جایگاه قدرت تحکمی از وسیله به هدف و برجسته‌تر شدن مقام و شغل افراد در مقابل مدیر توطئه‌گر، بتدریج و سرانجام بطور کامل رابطه تحلیلی شخصیت فرد با مقام او از بین می‌رود. براین اساس هر فردی تا زمان ادامه

تصدیش در مقام مزبور، می‌تواند صاحب بهترین خصائل باشد و بعد از دست دادن مقام خود، به سرعت این خصائل را از دست می‌دهد. هرچه مقام بالاتر باشد، صفات انسانی به فرد صاحب مقام بالا با شدت و سرعت بیشتری اتصال می‌یابند و طبیعتاً در جهت معکوس نیز، فرد مزبور با از دست دادن مقام خود، به سرعت این سجایا را از دست می‌دهد. در چنین شرایطی نمی‌توان میان قابلیت‌ها و مشاغل افراد پیوندی تحلیلی برقرار کرد.

از این روی سیستم تحت اداره مدیر توطئه‌گر دارای یک چارت تشکیلاتی مرمی و رسمی (براساس ارتباط صرفاً سیاسی افراد با او) و چندین چارت

تشکیلاتی نامرئی می‌شود. ویژگی این چارتهای نامرئی آنست که در تمامی آنها با روشهای آناشیک (هرج و مرج آمیز) کوشش می‌شود میان قابلیت‌های افراد و خواسته‌های صرفاً مادی سرکوب شده آنان رابطه‌ای فعال برقرار شود. معمولاً ترکیب این تشکیلات نامرئی بصورتی است که مدیر توطئه‌گر ناچار می‌شود قدرت اصلی خود را نه از عناصر درونی بلکه از عناصر بیرونی سیستم تحت هدایت خود اخذ کند و در عوض در فضای درونی خود دائماً بذریعۀ اعتمادی بپاشد. همه گناهکار می‌شوند مگر آنکه بی‌گناهی‌اشان از طریق روند تسلیم اثبات شود.



مدیر توطئه‌گر بر این اساس موجودی تنهاست و از نقطه نظر روانی فکر می‌کند همواره گروه‌هایی در صدد تخریب و انهدام وی هستند. این مدیر بدلیل گریز از توزیع آزاد اطلاعات و آگاهی در درون نظام خود، بتدریج صاحب این اعتقاد راسخ می‌شود که همه آدمیان دروغ می‌گویند.

مدیر توطئه‌گر قدرت را هدف خود قرار می‌دهد. وی با هدف قرار دادن قدرت تبدیل به مدیری صرفاً سیاسی می‌شود. و چون سیاست همواره مقوله‌ایست با منطقی ثابت و متکی به ضرورت‌ها، بنابراین با تغییر شرایط بیرونی و درونی و تحوّل در ضرورت‌ها،

وضع وی دگرگون می‌شود و تلون‌های رفتاری و اخلاقی بروز می‌کنند. با ظهور این تلون‌های اخلاقی، امکان ایجاد فضای معنوی در محیط بسیار کم می‌شود. اصولاً بر خلاف فرهنگ، سیاست افقی تنگ دارد و نمی‌تواند موجب گشایش در پیچه‌های آرزوهای معنوی شود. برای مثال، مدیر توطئه‌گر هنگامیکه با ضعیف‌تر از خود روبرو می‌شود رفتار یک مدافع تمام عیار اخلاقیات را بروز می‌دهد. در حالیکه در خلاء وجودی قدرت قوی‌تر از خود هر اخلاقی را که ممکن است موجب بروز رابطه‌ای معنوی میان او و محیط شود نفی می‌کند. آدمیان زیر دستش نباید به او دروغ بگویند، اما او مجاز است به آدمیان قدرت‌مندتر از خود دروغ بگوید. در چنین فضائی امکان توزیع اطلاعات و آگاهی وجود ندارد. بنابراین تحول از ضرورت سیاسی به آزادی فرهنگی که طبیعتاً به ایجاد فرهیختگی در روابط فرد و جامعه می‌انجامد، میسر نمی‌شود. به همین دلیل می‌توان مدیر توطئه‌گر را مدیر ضد توسعه و وابسته دانست. وی اخلاق را تبدیل به وسیله‌ای برای گریز از واقعیتها می‌کند به همان گونه که سرانجام در تمامی فضای ایجاد شده توسط او نیز این امر تشریح می‌یابد.

فضای فعالیت مدیر توطئه‌گر آکنده از ترس است، ترس از بروز حقایق، ترس از ناپایداری شغلی، ترس از آینده و ترس از هر آنچه که بنظر نو می‌آید. به همین دلیل فرهنگ کار و زندگی در محیط تحت امر مدیر مزبور مبتنی بر مخفی کاری و دروغ‌گویی است. با هدف مند شدن تحکم، لاجرم تحکم باید گسترش یابد. چنین اجباری اصولاً با فطرت آدمی و جریان توسعه اجتماعی او که چیزی جز اثر گذارتر شدن فرد (خلاق‌تر شدن وی) در آن است نیز مغایرت دارد. اما نظر مدیر توطئه‌گر برخلاف چنین فطرتی است: آدمیان آنگاه اثر پذیر می‌شوند که نیروی خلاقه اثر گذار آنها سرکوب شود و ترس همواره

بهترین وسیله برای این سرکوب است. هر شخصی بهرحال دارای نقاط ضعف است، تنها کافی است در زمان معینی برخی از این نقطه ضعف‌ها آشکار و تبدیل به بزگترین گناه شوند. استالین از طریق همین ترفند مخالفان خود را سرکوب می‌کرد.

گاه مدیر توطئه‌گر شرایطی ایجاد می‌کند که در آن تمامی افراد براساس فرامین و دستوراتش مقصر و گناهکار تعریف می‌شوند. در این شرایط هیچ یک از افراد توانائی ایجاد حس امنیت مستقل در خود را نخواهند داشت. آنان ناچار خواهند شد بهر صورت ممکن خود را به مدار روابطی که مدیر مزبور ایجاد کرده است برسانند و امنیت را نه در قلمرو رفتارهای

پیوسته با قوانین، که در وابستگی خود به این مدارها بدست آورند. از این روست که قانون شکنی نآشکار بصورت یک سنت در روابط فیما بین افراد در می آید و نتیجه معلوم است؛ قداست قانون از بین می رود.

روانها در محیط فعالیت مدیر توطئه گر عجزند. مدیر توطئه گر از آن رو که مدیری است سیاسی، بنابراین سیاست را که ذاتاً تحولی انفجاری و ناگهانی است هدف خود قرار می دهد در حالی که اقتصاد که موجب بروز تحولات میان مدت است و فرهنگ تحولاتی دراز مدت را باعث می شود از صحنه دید وی خارج می شوند. از نقطه نظر سیاسی اصولاً قدرت بصورتی ناگهانی از مدیری به مدیر دیگر انتقال می یابد، حال آنکه یک هدف اقتصادی به زمان متوسطی برای تحقق خود

نیازمند است و بطریق اولی، برای تغییر یک عادت اجتماعی در حوزه فرهنگ به حداقل دو تا سه نسل فعالیت نیازمندیم.

بنابراین مدیر توطئه گر هرچه بیشتر به حوزه فعالیت های سیاسی گام گذارد دیدگاه های سیاسی که مشتاق تحولات کوتاه مدت اند بر تمامی حوزه های اقتصاد و فرهنگ حاکم می شوند و روانهای افراد را در محیط کار مدیر مزبور عجز و غیر قابل کنترل می کنند. بی نظمی در ارتباطات و مبادلات میان افراد با توجه به گریز از قانون در هنگام خلاء نیروی تحکمی- سیاسی بهمین دلیل افزایش می یابند.

از نقطه نظر رفتاری عجز بودن قدرت تحلیل آدمی را از بین می برد وی را فردی عصبی، ناراضی و تهاجمی بار می آورد.

در فضای تحت مدیریت یک مدیر توطئه گر، مشاغل، ارزش خود را فقط از منظر حقوق ویژه و قدرتی که نصیب دارنده آن می کنند، نشان می دهند. و از آن روی که افق فرهنگی و تا حدی اقتصادی این مشاغل قابل رویت نیستند این باور که می توان در محدوده همان شغل نیز مسیر تکاملی را پیمود و مناظر جدیدی کشف کرد وجود نخواهد داشت، به عبارت دیگر تمامی حوزه های درونی تحول در یک حوزه شغلی در حجاب تاریکی پیچیده می شوند و قابل رویت نیستند. تنها لذت ممکن، همان لذت آنی قدرتی است که دارنده آن شغل احساس می کند و چون این لذت آنی است، به سرعت جاذبه های شغل مزبور از بین می رود و فرد به صورتی عجولانه تمایل به ارتقاء خود را بدون ادراک صور معنوی کار در آن حوزه نشان می دهد. از همین روی است که کودکان بزرگ شده در این محیط معمولاً تمایل به مشاغلی دارند که از حداکثر حقوق ویژه اجتماعی بهره مند شوند و کمترین درگیری سیاسی را داشته باشند (درخواستها برای مشاغل سیاسی یا در مدارهای بسته زد و بندها قرار

می گیرد و یا در مدار برخوردارهای آناشستی و یا حتی آتا کونیستی قدرتها). آنان همه می خواهند مهندس یا دکتر شوند، بدون آنکه حتی یکبار هم که شده سنجشی مناسب بر روی استعداد خود داشته باشند. دیگر کسی فکر نمی کند که ممکن است بتواند یک رفنگرو یا یک بنای خوب باشد و در این رشته ها

فضای تحت امر مدیر توطئه گر آکنده از ترس بروز حقایق، ناپایداری شغلی و ترس از هر چیزی است که «نو» بنظر آید

نوآوریهای از خود بروز دهد. در چنین محدوده تنگی بسیار طبیعی است که ناظر بر فقدان نوآوری در سطوحی باشیم که مردم غرب با اتکا به آنها توانستند موجب بروز انقلاب صنعتی شوند.

در عمق محیط فعالیت مدیر توطئه گر ناظر بر روند پیچیده دیگری نیز هستیم که بسیار مخرب تر است. این روند را وسیله ای ایجاد می کند که در تصور افراد تربیت شده در این محیط، می توان با آن همه چیز را خرید، یا بقولی همه چیز را به ضد خودش تبدیل کرد، و آن پول است.

گفتیم مدیر توطئه گر در فضای فعالیت خود به تمامی مقولات اقتصادی و فرهنگی، از دید سیاست یا بهتر بگوئیم قدرت سیاسی می نگرد. از این روی پول که وسیله ای اقتصادی برای سهولت در مبادله و گسترش آن است تبدیل به عاملی برای اخذ قدرت و نفوذ بیشتر می شود. با پول حتی می توان امنیت را هم خرید. می گویند یکی از عللی که هیتلر جبهودان را می کشد آن بود که آنان سرمایه دارانی بودند که توان تبادل پول با قدرت را نداشتند. مشاغل پولساز در حوزه فعالیت مدیر توطئه گر که طبعاً نوعی تمرکزگرائی و غول آسانی بر نظام های آن حاکم است، مشاغلی هستند که باید بتوانند در پروسه ای سریع بر ثروت مادی فرد دارنده آن بیافزایند، نظیر دلالی و از این قبیل مشاغل کاذب و مخرب، این ویژگی بخصوص در اقتصادهای مرکانتالیستی و حتی فیزیوکراتی دو چندان می شود (نظیر اسپانیای دوره امپراطوری، بعد از کشف آمریکا توسط کریستف کلمب).

بهمین دلیل سیستم تحت هدایت مدیر مزبور سیستمی بسیار مادی و فاقد افق های هستیانه معنوی است.

مدیر توطئه گر و توزیع اطلاعات

اگر فرد را حوزه بروز خلاقیت و جامعه را حوزه جذب آن بدانیم، بسیار طبیعی است که در این جامعه

دارای دو گونه وحدت خواهیم بود، وحدت اول وحدتی است که در آن ارتباط میان افراد را قدرت نقد و کاربرد منطق های قدیمی و جدید تنظیم می کند. این نوع از وحدت را وحدت معرفتی و اخلاق می نامیم. در حالت بعدی در حقیقت وحدتی وجود ندارد، بلکه با نوعی تجمع روبروئیم که از یک سو زور و از سوی دیگر تمایل به اخذ ثروت و قدرت بیشتر بعنوان انگیزه در فرد عمل می کنند. با تجمع هرچه بیشتر چنین حالتی خودبخود از یک سو زور و تحکم نیز ضرورت بیشتری پیدا کرده و از سوی دیگر مقاومت در افراد منجر به بروز جریانهای مستوعی از توطئه می شود. در وحدت معرفتی- علمی وضع تفاوت دارد؛ این حالت معکوس حالت قبلی است. بطوری که افراد نه از طریق ترس یا سرکوب، که از طریق اهداف معنوی شان با یکدیگر رابطه برقرار

می کنند. آنان دانمأبر قلمرو فردی اقتدار معنوی خود و اثر اجتماعی آن می افزایند، همانگونه که گفتیم این نوع از اقتدار می تواند محدوده یک شغل را سرشار از خلاقیت و حاصل آن یعنی نوآوری کند و سیستم را توسعه بخشد. اما در نوع اول تنها عامل ایجاد نظم مجموعه ای از سنتهای تکراری و فرمانهای اعمال شده از خارج از درون معنوی آدمی است. در این حال تمامی سطوح معرفتی اعتقادات هستیانه که معرف هویت اخلاق افراد در اجتماع است مخفی شده و در مقابل تمامی سطوح ظاهری فرامین و سنت های تکرار شده بشدت ظاهر شده و حتی به حوزه قوانین پای می گذارند. سرانجام باید گفت؛ جامعه تحت مدیریت مدیر توطئه گر، فردیت های صاحب عقل فعال است خود را از مدار صداقت به مدار توطئه هدایت می کند.

تشکل ها در فضای فعالیت مدیر توطئه گر، بسیار مخرب و در حجاب اند، علت روشن است: گفتیم با گسترش فعالیت مدیر توطئه گر، محیط فعالیت بشدت مادی می شود، از این روی هر تشکلی دارای دو ویژگی می شود، یکی آنکه افراد فعال در آن تنها به قدرت سیاسی می اندیشند بر این اساس آنان این قدرت را در فضای بسته مدیریت خود ابتدا تقسیم کرده و سپس بشدت متمرکز می سازند. دوم آنکه تمامی روابط چه در شکل مبارزه چه در شکل وحدت تنها با حوزه های قدرت قابل تعریف می شوند. بهمین دلیل است که در جامعه تحت تسلط این نوع از مدیریت، اکثر احزاب و گروهها دارای مقاصد غیر از آنچه شعار می دهند هستند. آدمیان در حول و حوش این تشکل ها معمولاً روان آرام و قدرت تحلیل خود را از دست داده و تبدیل به ابزار در جهت فعالیت مدیران آنها می شوند.

به همان سان که محدوده های داخلی مشاغل در محیط توطئه از حرکات تکاملی و اخلاق تهی می شوند، پژوهش و آموزش در این مناطق بی محتوی و بی اثر می گردند. این مقولات کاربرد اصلی خود را

در این زمینه‌ها از دست داده و تبدیل به وسیله‌ای برای احراز قدرت می‌شوند. به عبارت دیگر دستاوردهای پژوهشی نه برای توزیع در جامعه و افزایش سطح نم مادی و معنوی آن، بلکه تبدیل به ابزاری برای بدست آوردن قدرت بیشتر مدیر توطئه گر می‌شوند.

آموزش نیز چنین است. در این شرایط آموزش تنها مشتکی کلمات و ارقام بی‌مصرف است که برای آینده فرد آموزش دیده هیچ کاربردی ندارد، مگر آنکه به نتیجه خود، یعنی مدرک آنهم برای پروسه جذب مشاغل شود. به عبارت دیگر به حوزه آموزش نیز بمانند تمامی مشاغل تنها از دید قدرتی که نصیب فرد می‌کند نگریسته می‌شود. نه درک و ادراک مسائل و طبعاً گریز به پژوهش و دریافتهای بیشتر.

برای مدیر توطئه گر هرچه دامنه توزیع اطلاعات و آموزش منطبق‌های جدید کمتر باشد، محیط امن‌تر توصیف می‌شود. از این رو چنین مدیری کوشش می‌کند تا حد ممکن امکان محاوره و ارتباط آدمیان را در حوزه‌های عمومی کمتر کند. وی بهمین دلیل معتقد است که آدمیان چون پیچ و مهره‌های یک ماشین هستند و حق ندارند از محدوده تعریف شده خود با فراتر بگذارند. وی به طبقه‌بندی آدمیان براساس فاکتورهای ظاهری ارتباطی و مدارک، بیشتر از قدرت خلاقیت و عمل‌کرد واقعی آنها اهمیت می‌دهد، آدمیان به روش‌هایی انتخاب می‌شوند که بتوانند سهم بیشتری از قدرت تصمیم‌گیری در حوزه مسئولیت خود را بوی تفویض کنند. به همین دلیل مدیر توطئه گر خود را قدرت‌مندی بدون مسئولیت و آدمیانش را مسئولانی بدون قدرت تعریف می‌کند. توطئه همواره از یک اصل مهم که میشد فوکو بسیار بر آن تأکید کرده، تبعیت می‌کند، این اصل می‌گوید:

«در حالی که آدمیان احساس می‌کنند همه حرکات آنها توسط مدیر دیده می‌شود، خود قادر نیستند او را و حرکاتش را ببینند.»

بنابراین قلمرو آشکارسازی تنها از یک سو، آن هم از سوی آدمیان بسوی این مدیر قابل تحلیل و تحقق است. در حالی که تمامی حوزه‌های آشکار حرکات مدیر باید به حوزه‌های کلیشه‌ای و کنترل شده انتقال اطلاعات بسوی محیط تنظیم شوند. این ترکیب ارتباطی بخصوص برای سوداگران صاحب تکنولوژی اتوماسیونی بسیار لذت‌بخش است. چرا که سوداگران دارای نوعی دوگانگی مدام هستند: آنان از یکسو تمایل درونی شدید به قدرت و پول (شکل مبادلاتی قدرت) دارند و از سوی دیگر با حوزه‌های تولید و کار و پژوهش که شدت آشکار هستند در ارتباط‌اند.

آنان چون مدیران قلمرو سرمایه‌داری دولتی در نظام‌های شبه سوسیالیستی و یا نظام‌های با اقتصاد سرمایه‌داری دولتی هیچ چاره‌ای ندارند مگر آنکه آن بخش از طمع خود را که فاقد قدرت بروز اخلاق معرفتی ارتباط اجتماعی است مخفی کنند. بخصوص

در دوران اول توسعه تکنولوژی، یعنی تکنولوژی اتوماسیونی، این نکته بسیار آشکار شد، چرا که در این دوران میزان دانش اجتماعی تقریباً ثابت مانده و به پشت درب کارخانه‌ها هدایت گردید. این مدیران تا همین اواخر حتی نگذاشتند علائم تخریب محیط زیست که ویژگی تکنولوژی اتوماسیونی و غول‌آساست آشکار شود.

با این حال محیط ایجاد شده توسط مدیر توطئه گر یا سیستم تحت اداره وی بتدریج سیستمی بشدت ناپایدار می‌شود؛ علت آنست که بدلیل فقدان ارتباط و توزیع اطلاعات و وجود نظام مبتنی بر ضد اطلاعات، آنتروپی در محیط آنها افزایش می‌یابد. با توسعه بی‌نظمی مدیر توطئه گر ناچار است به تحکم و زور روی آورد، بطوری که سرانجام کار وی مقابله با بی‌نظمی‌ها خواهد شد و فرصت‌های طلایی برای تکامل خود را از دست خواهد داد.

و سرانجام مدیر توطئه گر آفتی است که باید از آن گریخت. مدیر توطئه گر تمامی علائم لازم برای توسعه را به ضد آنها تبدیل می‌کند. وی اطلاعات را به ضد اطلاعات، ارزش را به ضد ارزش، خلاقیت را به عادت و تقلید تبدیل خواهد کرد. وی تمامی بنیادهای اصلی توسعه را و بخصوص سه مقوله مهم سرمایه (همدتاً پول) پژوهش و کار را از جایگاه طبیعی فعالیت‌شان خارج کرده و تنها در مدار تمرکز قدرت قرار می‌دهد، از این روی بدترین مظاهر فرهنگ زشت طبقاتی را در چنین فضایی نظاره می‌کنید.

مدیر توطئه گر و بیماری بی‌اعتمادی

مدیر توطئه گر فرجام خطرناکی برای خود و محیط خود ایجاد خواهد کرد، وی محیطی سرشار از بی‌اعتمادی، ترس، تهاجم، با آدمیانی فاقد آرامش، ترحم‌پذیر، شدت مظاهر، و وابسته ایجاد خواهد کرد. حاصل این همه عناصر ضد اخلاق به نوعی فروپاشی می‌انجامد که گاه تراژیک و گاه کم‌دی است.

از دیدگاه تضادهای درونی جامعه، مدیر توطئه گر، مدیری است با دیدی خرد و خردپه‌پا. وی هراسان بهر سویی می‌دود تا به خواسته‌هایی دست یابد که بیشتر محصول اوهام او هستند تا عقل فعال.

مدیر توطئه گر بهمان اندازه که ترس و زور را اساس ارتباط خود با سیستم خود قرار می‌دهد، بهمان اندازه از عواملی که در مقابل این دو قرار می‌گیرند وحشت دارد. با این حال وحشت اصلی وی از اصلی که برایش گنگ و غیرقابل فهم است مایه می‌گیرد.

اصلی که می‌گوید: هنگامیکه راه حل صحیح اصلی یک پدیده را پیدا نکرده‌ای همواره باید در انتظار حمله عوامل ناشناخته یا عوامل بظاهر شناخته شده مژور باشی. تسلط تقدیروار نگرانی بر روان این مدیر سرانجام موجب بروز بیماری مزمن بی‌اعتمادی می‌شود. دیگر هیچ کس نیست که بتوان با او به سخن آمده و در کنارش لحظه‌ای آرامید. با از بین رفتن قدرت اعتماد، سقوط مدیر توطئه گر بطور جدی آغاز

می‌شود. وی بتدریج تنها و تنها می‌شود. آنگاه فرزندش را نیز سبب همین بی‌اعتمادی بدست خود می‌کشد (رجوع کنید به زندگی برخی از پادشاهان). و این فرزند کشی شاید اشاره‌ای باشد بر این نکته که مدیر توطئه گر توانایی دوست داشتن و دوست داشته شدن خود را یعنی مهمترین و اساسی‌ترین بخش فطرت آدمی را از دست می‌دهد. داستانهای تراژیک قتل عامها، رقابت‌های خطرناک تسلیحاتی، بمب اتمی، بمب‌های میکروبی و شیمیایی حاصل عملکرد این مدیران است.

در وجود همگی ما بخشی از سایه دهشت‌بار مدیر توطئه گر یا خفته است یا نیمه بیدار و یا بیدار. حراست از حریم دل و معرفت و عشق، دوست داشتن، امیدوار بودن، انسان را نه یک حیوان که عالم کبیر معرفت و جایگاه خدائی دانستن، زندگی را با عشق و محبت پیوند دادن، غم انسان خوردن، مستقل بودن، به علم و معرفت چنگ انداختن، قدرت و توانائی نقد پدیده‌ها را در خود بوجود آوردن، توانائی آمیختن فعال عقل و تخیل را داشتن، و از همه مهم‌تر، هستی معنوی خود را در ساحت یگانه‌کننده عشق و دوستی نگاه کردن، می‌تواند ما را از این غفرت خفته یا نیم‌خفته که هر لحظه ممکن است بیدار شود و بر ما تسلط یابد نجات دهد. شیشه عمر این دیو سفید، گذر از هفت خوانی است که ما را به معنی معرفت هستی خود در این عالم می‌رساند. هستی‌ای که بیشک یکسویش خلقت جهان و سوی دیگرش رستاخیز بعدی ماست، یکسویش ضرورت‌های مسلط مکان و تجربه در این عالم است و سوی دیگرش رهائی درونی از زندان اکنون و گریز عاشقانه بهرسوی زمان، از ازل تا ابد. اگر بدانیم که هیچ چیز جز عشق و محبت و دوستی باقی نخواهد ماند، اگر بدانیم که سوء استفاده آدمیان از ما نه به خاطر گذشت ما از آنها که به خاطر نادانی ما از آنها است و اگر بدانیم آنجانی که زورگونی وجود دارد، نادانی تسلط می‌یابد، آنگاه تنها راه مبارزه با زورگونی را نه آنتاگونیسم خون، بلکه در استفاده از دانائی و گسترش مدام آن خواهیم دانست.

بزرگترین مشکل مدیر توطئه گر آنست که نتوانسته است به لذت یافتن هستی حقیقی و معرفتانه خود دست یابد. او خودآگاهش را گم کرده است. او اگر می‌دانست تکامل وجود معنویش تنها در ساحت عشق و معرفت قابل نظاره است هیچ‌گاه به قدرتی دل‌نمی‌بست که نتواند آن را بعد از مرگ خود با خود داشته باشد. تنها باقی‌مانده و ماترک آدمی عشق و محبت است. بقول خواجه بزرگوار شیراز

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر
یادگاری که در این گنبد دوار بماند

پس آنچه که ما را از دام توطئه می‌رهاند صداقت است. تنها صداقت است که می‌تواند دریچه‌های عقل فعال را بسوی ما بگشاید و ما را از زندان بزرگترین نیروی توطئه یعنی عقل جزم برهاند. □